



بازگشت ادبی*

استاد منوچهر قدسی

خوش آن گروه که مست بیان یکدگرند

ز جوش فکر می ارغوان یکدگرند

نمی زنند به سنگ شکست گوهر هم

پسی رواج مستاع دکان یکدگرند

اهل تحقیق بر روی هم دوران صفویه را از لحاظ زبان فارسی، دوران آشفته گویی و پریشان گویی می دانند و معتقدند که از لحاظ مفردات عربی بسیار در زبان فارسی وارد شده و مورد استفاده قرار گرفته است. البته در دوره های پیش از آن هم لغات عربی استفاده می شده و در بعضی از نوشته ها تا ۸۰ درصد آثار را لغات عربی احاطه نموده است اما ادبای قبل از صفویه بیشتر به آن صبغه فارسی زده و استعمال می کردند. در لغات عربی مثل:

منازلها بکوب و راه بگسل

منازلها صبغه فارسی گرفته یا مثلاً کلمه اغانیها که رنگ فارسی گرفته، غنا، عربی است جمع آن اغنیه، جمع اغنیه، اغانی و بالاخره این لغات عربی با ها علامت جمع فارسی جمع بسته شده ولی در دوران صفویه استعمال لغات عربی ایجاد فاضل مآبی نموده و دلیل بر دانش و فهم بکار گیرنده آن می شده است، به همین خاطر لغات عربی با جمعهای عربی و شکل عربی آن عیناً نوشته یا نقل می گردیده است.

علاوه بر لغات عربی لغات ترکی هم در روزگار صفویه از اعتبار بسیار برخوردار بوده، گر چه می توان گفت لغات ترکی از دوران غزنویان و بعد سلجوقیان وارد زبان فارسی شده و در دوران تیمور و مغول رونق بیشتر پیدا کرده، اما در دوران صفویه لغات ترکی رنگ سیاسی به خود می گیرد و برای انعکاس نظرهای سیاسی و حتی تفاهمهای سیاسی مورد استفاده دربار واقع می شده، و

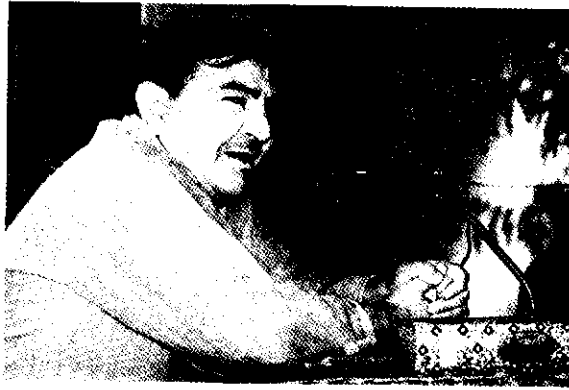
همانطوری که مثلاً دربار عثمانی را باب عالی می گویند، دربار صفوی را عالی قاپو می خوانند و ترکیبات ترکی مانند خوش گلدی- صفا گلدی و سایر لغات و ترکیبات ترکی بسیار رایج می شود و بافت نثر فارسی حالت ترجمه از زبان عربی به فارسی را پیدا می کند. در جای جای نوشته ها که اغلب از لحاظ تکلف و اسباب در آن زیاده روی شده این حقیقت را می توان مشاهده نمود، و اما از لحاظ شعر درباره سه سبک شناخته شده می توان بحث کرد که به طور مختصر چنین است: سبک خراسانی (سبک قصیده و شعر درباری)، سبک عراقی (سبک غزل و شعر مدرسه) و سبک هندی (سبک انتقال شعر از دربار و مدرسه به کوچه و بازار) که در نوع سوم، شعر در بین توده مردم رواج پیدا می کند و در شعر صنف های مختلف مثل: زرگر، نقاش، خیاط، قصاب و... جلوه گر می شوند و شعر مردمی می گردد که البته این خصیصه مثبت شعر آن زمان است. در روزگار صفویه مضمون سازی و گرایش به حرف تازه زدن، عذرخواه بیشتر نقابسی است که برای شعر این دوره می گویند و نشان می دهند. با کمال تأسف باید گفت که برای ادبیات دوره صفویه تحقیقات جامع و کاملی به عمل نیامده، و اگر فردی مانند مرحوم امیری فیروزکوهی با این مسأله عاشقانه برخورد کرد، و شعرای معروف آن روزگار مثل صائب و کلیم را معیار فصاحت و میزان بلاغت می داند، دیگران مثل مرحوم حبیب یغمایی و قبل از او مرحوم اقبال آشتیانی، مرحوم ملک الشعرای بهار، شعر دوران صفویه را شعر مبتلا به سخافت معرفی می کنند.

به یاد دارم وقتی در خدمت استاد همایی بودم و راجع به شعر صائب بحث شد، ایشان این شعر معروف صائب را که حکم مثل سایر پیدا کرده، مورد بی مهری قرار داده و فرمودند این چه شعری است:

دست طمع چو پیش کسان می کنی دراز

پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش

که با توجه به مضمون زیبا دو معنای بسیار الوالی آن گفتار استاد چندان منصفانه به نظر نمی رسد. از زمان لطفعلی خان آذر که شعر قرن یازدهم را مورد تهاجم قرار می داد تا دوران تجدید سبک و زمان دانشجویی ما، آن دسته از کسانی که نسبت به سبک خراسانی و سبک عراقی شیفتگی داشتند به طرق مختلف این کار



در این شعر مضمون بی‌عیب و نوجویی زیباست اما از جهت بیان شعر حالت معما پیدا کرده است.

اگر بخواهیم مثالهای بیشتر بیاوریم وقت زیادی طلب می‌کند اما می‌توان در تاریخ ادبیات استاد ارجمند دکتر ذبیح‌اله صفا این نمونه اشعار را به فراوانی پیدا کرد. بهر حال سیر شعر تا دوران حکومت کریم‌خان زند در مداری نامتعدد در گردش بود اما در دوران زندیه تا اندازه‌ای ادبیات رونق پیدا کرد. در این روزگار که دوران آسایش و آرامش و رفاه ملت ایران مخصوصاً مردم فارس بود انجمنهای متعددی در نقاط مختلف ایران برپاگردید که انجمن اخوان‌الصفای اصفهان از همه مهمتر است این انجمن را عده‌ای از شعرای بزرگوار که مقیم اصفهان بودند همراه با عده‌ای دیگر که جاذبه اصفهان آنها را به اصفهان کشید، تشکیل دادند و در انسجام و استحکام آن اهتمام بسیار به‌کار بستند که به ترتیب تاریخ فوت، نام آنها را یادآور می‌گردیم:

شعله متوفی ۱۶۰۱، میرسیدعلی مشتاق رئیس انجمن، پیش‌کسوت و مراد شعرا و شاعر غزلسرای بسیار قوی و با این رباعی معروف که برای سنگ مزار خود سروده از او یاد می‌کنم:

پیدا چو گهر ز قطره‌ای آب شدیم

ناگاه نهان چو در نایاب شدیم

بودیم بخواب در شبستان عدم

بیدار شدیم و باز در خواب شدیم

بعد عاشق اصفهانی است، آقا محمدخیاط عاشق اصفهانی که

تخصصش در غزل بوده و در شرح حال او می‌گویند:

معیشتی از چشم سوزن تنگتر داشت. روزی دوستی پیش او آمد و

برایش کیسه‌ای پول آورد تا باصطلاح به زندگیش سر و سامانی

را ادامه می‌دادند که از معروفترین آنها می‌توان مرحوم بهار، مرحوم فروزان‌فر، مرحوم اقبال و استاد خودمان مرحوم همایی را نام برد.

یکجا تخطئه کردن ادبیات روزگار صفویه که بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال سایه‌اش بر قلمرو زبان و شعر فارسی افتاده بود، کاری آمیخته به تعصب است. حال این طرز تفکر از طرف هر کس که باشد تفاوتی نخواهد داشت. در دو جلد کتاب کاروان هند که به‌همت آقای گلچین معانی تهیه شده غوغایی از زیبایی و مضمون‌پردازی در انواع شعر به چشم می‌خورد که ارزش شعر مخصوصاً سبک هندی را مشخص می‌نماید.

شاید بعضی از دوستان بر این حقیر خرده بگیرند که چرا سبک را سبک اصفهانی نمی‌خوانم و سبک هندی می‌گویم. غرض بنده از بیان این مطلب نشان دادن گستردگی شعر پارسی است که روزگاری قاره وسیع هندوستان را تسخیر کرده و عاشقان سینه‌چاکی در این پهنه جهان داشته است. و اما اگر کلمه سخافت و بی‌مغزی برای شعر قرن یازدهم به کار گرفته شود به خاطر ضعف آن شعر است نه سبک آن، همانطور که در سبکهای غیر از سبک هندی هم شاعران ضعیفی بوده‌اند که در اشعارشان سخافت و بی‌مغزی نمودار است. با مطالعه دقیق، این حقیقت مشخص می‌گردد که بعد از سپری شدن دوران بزرگان و نوابغ سبک هندی، شعر پارسی دچار بی‌مایگی گردیده و به سرایشی سقوط افتاد. که مطلب زیر دلیلی برای این ادعاست:

شیخ محمدعلی حزین لاهیجی که بهترین شاعر و نویسنده پایان دوران صفویه می‌باشد در تذکره خود از شاعری نام برده و دو سه صفحه از دانش او در معقول و منقول در ریاضیات و حکمت و فلسفه و تاریخ و فقه و بعد از آن از شعرا تعریف می‌کند و بیتی را به‌عنوان مدرک نقل می‌نماید که چنین است:

شد گرم جگر سوزیم آن ماه شرابی

مستیش بر آن داشت که گردید کبابی

اگر شعر بالا را با دقت بررسی کنیم می‌بینیم سخافت و بی‌مغزی در آن فریاد می‌زند و معلوم می‌شود شاعر بسیار پراکنده‌گو و بی‌مغز بوده است. و یا

زعفران زار شود ریشه غم در دل من

اگر از شادی غمهای تو غافل باشم



دهد. عاشق فی البداهه آن رباعی معروف را گفت که چنین است:

گر نگرتم ز تو عذرم بپذیر

آن کو به تو گفت ده، به من گفت مگیر

بعد از این شاعر که غزلهای بسیار پرشور و حالی دارد، نوبت به میرزانشیر اصفهانی می‌رسد که ذاتاً جهرمی بوده و صاحب آن مثنوی معروف پیر و جوان می‌باشد:

شبی با نوجوانی گفت پیری

کهن دُردی کشی، صافی ضمیری

که به اعتبار نصیرالدین طوسی که نصیر اول قلمداد می‌شود، ایشان را نصیر ثانی می‌گویند و در تاریخ فوتش هم به این موضوع اشاره شده است:

آه از مرگ نصیر ثانی آه

صبحی بیدگلی ۱۲۹۷ و رفیق اصفهانی (ملاحسین رفیق) ۱۲۲۶ هجری قمری، این جمع اخوان الصفاى ادبی را تشکیل داده، و درویش عبدالمجید استاد خط شکسته در خطی که نوشته از آنها چنین یاد کرده است:

«در خدمت صاحبی ام، لطفعلی آذر، عاشق، هاتف، صباحی و دیگران که این قطعه را نوشته در اختیار من است و نشان می‌دهد که اوقاتشان را در کنار هم می‌گذرانده‌اند و سعی داشته‌اند طرزی را که صائب به آن قسم خورد، از قلمرو ادب فارسی خارج کنند.

بطرز تازه قسم یاد می‌کنم صائب

که جای بلبل آمل در اصفهان خالی است

و یا: همین بس است که با طرز آشنا شده‌ام. (صائب اسم سبک

روی آن نمی‌گذارد بلکه آن را طرز تلقی می‌کند.)

این شاعران با توجه به بینش و اعتقاد خود نسبت به سبکهای قدیم شیوه شناخته شده فضحای قدیم طرز سعدی و حافظ را در غزل و سبک خراسانی را در قصیده دوباره زنده می‌کنند و در جلسات هفتگی خود با طرح غزلی از سعدی یا حافظ کار خود را دنبال می‌نمایند که اگر دیوان هر یک از آنها را مطالعه کنیم، این مطلب در آنها مشهود می‌باشد که به عنوان مثال از آن شعر معروف:

جفا و جور تو عمری بدین امید کشیدم

که بینم از تو وفایی، گذشت عمر و ندیدم

می‌توان نام برد که رفیق اصفهانی چنین استقبال کرده است:

شنیدمت که به خُسنی فزون ز ماه و چو دیدم

بسی فزونتری ای ماهرخ از آنچه شنیدم

ز دیده تا نرود نقش عارض تو، چو رفتی

خیال روی تو کارگاه دیده کشیدم

و عاشق گفته است:

خبر نبود ز خویشم چو روی خوب تو دیدم

به محفل تو ندانم چه گفتم و چه شنیدم

به خون کشیده خویش است بال من ز که نالم

که سنگ جور به دست تو دیدم و نپردم

دریغ و درد که در بزم غیر، آن گل خندان

گشود چاک گریبان و جامه‌ای ندریدم

و صباحی بیدگلی از همه بهتر گفته است:

مکش بخون پر و بالم که من هر آنچه پریدم

به غیر گوشه بامت نشیمنی نگزیدم

مرا به جرم چه کردی برون ز گلشن کویت

بری ز شاخ تو خوردم، گلی ز باغ تو چیدم

وطن به بیدگل اما کسی ندید «صبحی»

به دست دسته گل یا به فرق سایه بیدم

به حال این مرام انجمن مشتاق بود، اما با همه تلاشی که در

احیای سبک حافظ و سعدی کردند و با آنهمه غزلهای زیبایی که

سرودند، نتوانستند به اصل هدف یعنی سعدی و حافظ برسند.

دیوان هاتف، دیوان عاشق و دیوان مشتاق موجود است، اما

مقایسه آنها با سعدی و حافظ دور از انصاف می‌باشد چون آنان

پیغمبران شعرند و اینها پیروان آنها.

در مثنوی سرایی میرزانشیر موفق بوده اما او کجا و سعدی و

نظامی کجا؟! اگر به قصیده هم نظری بیاندازیم می‌بینیم در قصیده

فرخی بیشتر مورد نظر بوده و هاتف در استقبال از قصیده او

که مطلعش:

به گردون تیره ابری بامدادان بر شد از دریا

می‌باشد، چنین گفته است:

نسیم صبح [عنبربیز] شد بر توده غیرا

زمین سبز نسرين خیز شد چون گنبد خضرا

ز فیض ابر آذاری زمین مرده شد زنده

ز لطف باد نوروزی جهان پیر شد برنا

صبا پر کرد در گلزار دامان از گل سوری

هوا آکنده در جیب و گریبان عنبر سارا

و صباحی گفته است:

شباهنگام چون بنهفت رخ این لاله حمرا

شکفت از چشم انجم صد هزاران نرگس شهلا

نهان شد زیر دامان زمین این بستدین مجمر

هوا پر مشک (ازفر) شد، زمین پر عنبر سارا

تو گفتم ریخته بر سبزه اشک از دیده مجنون

و یا گشته خوی افشان از حیا رخساره لیلا

که می بینیم در این میدان هیچ کدام به اصلی که از آن تقلید

می نمودند، نرسیدند. شعر شناخته شده این دوران ترجیح بند هاتفت،

چند قطعه از آذر بیگدلی و چند غزل از عاشق می باشد، اما بذری

که در این دوره کاشته شد در عهد شاگردان این استادان. در دوران

قاجاری. به ثمر نشست، چنانکه می گویند در دوران قاجاری یک

دوره ادبیات تکرار می شود به طوری که ملک الشعرا «فتحعلی خان

صبا» را فردوسی، «وصال» را سنایی، «نشاط» را حافظ و «مجمر»

را سعدی دوران خوانده اند که مجمر خودش هم همین ادعا را

داشت، و عده ای از اهل باطن علت جوانمردگی را هم روی این

اصل می دانند چون ابتدا با استادش نشاط بدعهدی کرد و بعد

نسبت به سعدی اسائه ادب نمود.

خجسته کاشانی در قرن سیزدهم به منوچهری نزدیک شد و

داوری فرزند وصال شیرازی در سرودن قصیده و مثنوی به سبک

خراسانی شاعری بسیار موفق بود. قائم مقام فراهانی را در

نویسندگی سعدی دوران قاجار گفته اند و سروش و محمودخان

ملک الشعرا را فرخی دوران لقب داده اند، محمودخان و سروش به

فرخی خیلی نزدیک شده اند، بطوری که با مطالعه در دیوان سروش

این فکر به انسان دست می دهد که قصایدی را که فرخی فرصت

گفتن آنها را نداشته سروش گفته و بعد از ۹۰۰ سال دوباره فرخی

زنده شده است:

لختی از موسی او فرستادم

وی به نزدیک خواجه عطار

که بدین رنگ و بوی آنچه ترا

مشک باشد مرا بود در کار

رفت خدام فسراز و باز آورد

موی آن شمسۀ بستان بهار

که بدین رنگ و بوی در همه شهر

مشک ناورده کاروان تثار

مثل شعر فرخی است و یا:

تا عروس نو بهاری پرده از رخ برکشید

باد چون مشاطه اش در حلیه و زیور کشید

ژاله بر سنبل بدان ماند که رضوان بهشت

موی حوران بهشتی در در و گوهر کشید

باغبان در بوستان گویی همه شب مشک سود

دست مشک آلود را بر شاخ سینبر کشید

می کند خنیاگری در باغ بلبل رایگان

مست را زین پس نباید ناز خنیاگر کشید

شهاب اصفهانی نیز سعی کرد به عنصری برسد ولی باز هم

بزرگان همچنان در جایگاه معالی خود بودند و هستند. پس نتیجه

می گیریم که در این دوره بازگشت آن گونه که انتظار می رفت چیزی

چندان به شعر فارسی اضافه نشد و شاید بیان ملک الشعرا بهار در

رابطه با موضوع، مصداق بهتری داشته باشند که فرموده اند:

«دوران نوابغ با حافظ تمام شد و حافظ فرشته شعر را با خود به

بهشت جاودانه برد و او در بهشت جا خوش کرد و دیگر باز نگشت

اما دوران بازگشت در نثر بسیار موثر افتاد...» که من اجمالاً عرض

می کنم که نثر ساده شد و این نثری که در فارسی امروز از آن

استفاده می کنیم با عبدالرزاق بیگ دُنَبلی در شیراز شروع شد و

نشاط و قائم مقام و علی آبادی و فاضل خان گروسی و نواب تهرانی

و ملکم تقوینش کردند. طالبان آشنایی بیشتر با این اطلاعات

می توانند جلد سوم سبک شناسی بهار را مطالعه نمایند که به نظر

من با وجودی که کتابهای زیادی در باره این موضوع نوشته شده

این کتاب از همه راهگشاتر است.

* مطلب حاضر متن سخنرانی استاد منوچهر قدسی تحت عنوان

مذکور است که در اولین کنگره شعر اصفهان ابراد گردید.